

# کمال گرایی در سینما



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



«سینما» وام دار هنرهای شناخته شده دیگری است که از آغاز پیدایش خود، از همه آنها به خوبی سود جسته است. به همین روی، ترکیبی متناسب از هنرهای چون: نقاشی، مجسمه سازی و پیکرتراشی، موسیقی، شعر و ادبیات آمیزه بهینه‌ای از توازن، تناسب و تعادل و زیبایی را فراهم می‌سازد تا به مثابه هنری کمال‌گرا به افق‌های چشم داشته باشد که در نهایت به رستگاری و بهروزی انسان منجر شود. هر چند که در این رهگذر نمایش موفق رنج‌ها و نا کامی‌های بشر نیز، می‌تواند با بیانی گویا و با کیفیتی هنرمندانه به تصویر کشیده شود.

شناخت ظرفیت‌ها و توانمندی‌های این هنر کم نظیر، که اینک بیش از یک سده از شکست‌ها و موفقیت‌هایش را پشت سر گذرانده است، از این روی اهمیت دارد که بدانیم: سینما در ادامه راه درازی که در پیش دارد، تا چه اندازه می‌تواند برای مطرح کردن اندیشه‌های والا و انسانی و مسافهیم مسعنوی و معناسناختی زندگی از ظرفیت‌های چشم‌گیر «هنر هفتم» بهره‌مند شود؟ برای رسیدن به چنین هدفی، بی‌تردید شناخت ظرفیت‌های بالقوه هنرهایی که با پیشینه بسیار دور

و درازی، پیش از پیدایش سینما، وجود داشته‌اند و بشر، همواره از توانمندی‌های قابل‌اعتنای آنها سود جسته است، بسیار ضروری به نظر می‌رسد. به بیانی دیگر، شناخت ویژگی‌ها و توانمندی‌های هر یک از هنرهایی که در آمیزه نهایی «هنر هفتم»، سهم شایسته‌ای داشته‌اند، به ما این امکان را خواهد داد که دریابیم، چگونه می‌توان از برآیند مجموعه این توانمندی‌ها، به سود «سینما» استفاده کنیم و از این ظرفیت‌های انکارناپذیر به خوبی بهره‌مند شویم.

وقتی برای هر یک از هنرهایی که در مجموعه ترکیبی ساختار سینما نقشی شایسته داشته‌اند، وظیفه‌ای سنگین قابل‌باشیم، تردیدی نباید داشت که برای مجموعه هنر سینما نیز باید در اندیشه هدف‌هایی والایی و رسالتی خطیر باشیم تا سودمندی عملی چنین هنری را به گونه‌ای تردیدناپذیر، تضمین نماییم. شاید مطرح کردن بحث کهنه شعارهایی چون: «هنر برای هنر» یا «هنر برای اجتماع» و «هنر متعهد» و نظایر آنها، در این نوشتار کمک‌چندانی به روشن ساختن این بحث نکند، اما کم‌ترین فایده تحلیل محتوایی چنین مقوله‌هایی، این خواهد بود که بتوانیم در

زمینه شناخت هر چه بهتر و دقیق تر هنر سینما، به عنوان یکی از پر مخاطب ترین هنرهای نو شناخته بشر و به ویژه به عنوان یکی از برجسته ترین وجه مشترک های تاریخی و زبانی گام های بلندی برداریم.

«سینما»، شاید بتواند، به گونه ای، آرزوی دیرینه مردم جهان را برای داشتن زبانی مشترک برآورده سازد. آرزوی دیرینه ای که نه با پناه بردن به زبان لاتین و انگلیسی برآورده شد و نه زبان نو ساخته ای چون «اسپرانتو» (Spranto) - زبان پیشنهادی «دکتر زامنهوف» - از عهده چنین نقشی برآمد. اما، در پایان قرن ۱۹، «سینما»، با زبان جدیدی از تصویرهای متحرک خود - که بعدها گویا و رنگین نیز شد - در راهی گام نهاد که می توان گفت، بخش عمده ای از همان آرزوی دیرینه بشر را برآورده ساخته است.

اگر از همین نقطه به ظاهر کوچک - اما روشن و مشخص - زبان مشترک بشری به پدیده سینما نگاه کنیم، می توانیم به «فیلم» به عنوان یکی از مهمترین رسانه های پر توانی بنگریم که توانمندی ترویج صلح جویی و عدالت خواهی را دارد و هم چنان که روزی - روزگاری در «دادگاه نورنبرگ» -

در جریان محاکمه تاریخی جنایتکارانی چون: «هس»، «گورینگ»، «رین تروپ» و «کاتیل» - به کمک فیلم به روشنی، از جنایت جنگی آنان پرده برداشته شد، سینما به سادگی می تواند، وسیله ای مطمئن برای افشاگری جنایت ها و نمایش مستند سندهای رسوایی جنایتکاران تاریخ به حساب آید. هم چنان که، پس از سال های سال، تنها بر پرده سفید سینما، امکان نمایش وسایل شکنجه، اتاق های گاز و کوره های آدم سوزی جنایتکاران جنگی نظام فاشیستی آلمان هیتلری عملی گردیده است.

«هنر» همواره در طول تاریخ، به مثابه مرز مشترکی میان آدم ها، در نظام های مختلف و در اقلیم های گوناگون جغرافیایی، وجود داشته است. «هنر» به عنوان یکی از پرجاذبه ترین پدیده های زندگی بشر، همواره وام دار فرهنگ ملت هاست و همواره مهر و نشان همان ملت ها را بر چهره خود نقش می زند و بی آن که ملت ها را از «اصالت» آنان دور کند، به آنان «هویت» می بخشد و در این رهگذر، چه بسا که از باورهای دینی و ایمان مذهبی آنها مایه می گیرد و هیچ گاه نیز به دیانت آدمیان لطمه نمی زند. شاید به همین

سبب باشد که به دلیل وابستگی هنر به بن مایه‌های دینی و باورهای مذهبی، هنر را، همواره پدیده‌ای کمال‌گرا، پنداشته‌اند که توانایی به کمال رساندن جامعه را دارد و عامل مهمی برای ایجاد نوعی پیوند درونی برای جامعه بشری به حساب می‌آید. وقتی «هنر»، توان ایجاد روحیه دلشادی و امید در میان آدم‌های جامعه را داشته باشد، تردیدی نیست که سینما نیز، - به عنوان یکی از پرجساذبه‌ترین هنرهای نوین - برای ساختن جامعه‌ای پر امید و پر جوش و خروش، وظیفه خود را به خوبی به انجام می‌رساند. به گونه‌ای که برآیند استفاده بهنجار از این وسیله مطمئن به وسعت بخشیدن و عمق دادن به اندیشه‌های والای آدمی منجر خواهد شد. با این حساب، هنری که می‌تواند نوعی پیوند درونی میان اعضای جامعه‌ای سرزنده و پر نشاط ایجاد نماید، در واقع، جامعه را از پراکندگی و از هم گسیختگی نجات می‌دهد. کاری که در نهایت به اصلاح جامعه منجر می‌شود و می‌تواند برآیند تلاش هنرمندان و نتیجه تأثیر گذاری‌های انکارناپذیر هنر و در بحث مورد نظرمان - سینما - به حساب آید.

هنر سینما، که به طور عمده، با واقعیت‌ها سر و

کار دارد، رسانه پر توانی است که به انسان نیز فرصت می‌دهد تا در حوزه واقعیت‌ها، همواره حضوری فعال داشته باشد و از زبانی سود جوید که جدا از زبان‌های گفتاری - زبان میانجی مناسبی برای همه انسان‌ها باشد. زبانی که در حکم همان زبان مشترک، به تقویت ویژگی‌های مثبت اخلاقی و ارزش‌های معنوی آدم‌ها بپردازد. زبان مشترکی که برای انسان جدا شده از فطرت خویش می‌تواند در خدمت هدف‌های والای بشری، کارکردی مثبت داشته باشد.

سینما، اگر به عنوان هنری کمال‌گرا وارد میدان می‌شود، در عمل باید در حکم راه رسیدن به هدف و نشانه‌هایی روشن برای رسیدن به مقصد، و حتی در حکم نگهبان مقصد، مایه حرکت سینماگران باشد. چنین هنری برای تأثیر گذاری هر چه بیشتر بر مخاطبان خود، باید خصالتی تأثیر پذیرتر نیز داشته باشد. یعنی با تأثیر پذیری از باورهای دینی و اندیشه‌های والا و معنویات، در نهایت، بر جان‌های شیفته مشتاقان و مخاطبان علاقه‌مند خود، تأثیر گذار شود.

سینما، به عنوان هنری که می‌خواهد مروج نیکی‌ها و اندیشه‌های والای انسانی باشد، به

تقویت ویژگی‌هایی در روان و جان مخاطبان شیفته خود می‌پردازد که حاصل آن، تقویت حس «برتری جویی»، «نیک اندیشی» و «زیبا پسندی» است.

تنها در این حالت است که «سینما»، در نخستین گام، پس از اغنای روحی فیلمساز - یا همه کسانی که در چرخه تولید فیلمی قابل اعتنا، نقشی شایسته داشته‌اند - به اغنای دیگران (مخاطبان خود) نیز می‌پردازد و در اصل، مهم‌ترین هدف چنین هنری، اغنای مخاطبان آن است.

«سینما» اگر بخواهد نمایشگر جنبه‌های والای زندگی بشر به حساب آید و از «کمال» و «معنویت» سخن به میان بیاورد، تردیدی نیست که باید ظاهری زیبا و آراسته نیز داشته باشد. یعنی، برای نمایش کمال، نمی‌توان از ظاهری نازیبا یا ساختاری نابهنجار در سینما سود جست.

وقتی «هنر» در «عرفان»، «مذهب» و حتی در «فلسفه» نیز ریشه‌هایی مشترک دارد، سینما نیز به عنوان یکی از برجسته‌ترین و در عین حال پرجاذبه‌ترین هنرها، می‌تواند در مسیر تقویت اندیشه‌های والا، عرفان، عواطف، ذوق و هوش و دین‌باوری آدم‌ها، گام‌های بلندی بردارد.

اگر به گذشته‌های دور تاریخ پیدایش هنر، برگردیم، به خوبی پی خواهیم برد که نخستین آثار هنری، همواره، آثاری مذهبی و پر معنویت تلقی می‌شوند. شاید برای جدایی هنر و مذهب - که در واقع نوعی به بیراهه افتادن هنر نیز تلقی می‌شود - باید دلایل روشنی جست و جو کرد. برای مثال، رواج همان شعار قدیمی «هنر برای هنر» یکی از نخستین انحراف‌ها در مسیر رسیدن به «هدف» به حساب می‌آید. در حالی که هنر کمال‌گرا، همواره بین زبان و دل، نوعی همدمی و وحدت ایجاد می‌نماید. به گونه‌ای که «عاطفه فردی» را به «عاطفه جمعی» بدل می‌سازد و در نهایت، به گونه‌ای، نقشی تربیتی را نیز بر عهده خواهد گرفت. «سینما»، این توانایی را دارد که بتواند مخاطبان خود را از واقعیت به حقیقت برساند و در این صورت است که مطالعه در واقعیت‌ها می‌تواند عبرت‌آموز باشد. یعنی بشر می‌تواند همان‌گونه که از طریق «سیر در ارض» و نظر کردن در وقایع، «عبرت»‌های آشکار بگیرد، از طریق تماشای فیلم نیز می‌تواند، «عبرت»‌ها بگیرد و آینه دل و جانش را از زنگارها بزدايد. در عین حال، سینما، بر جنبه‌های خلاقه مخاطبان خود نیز اثری مثبت

بر جای می‌گذارد و از طریق تقویت خلاقیت‌های فردی مخاطبان خود، جامعه مورد خطاب خود را به کمال می‌رساند و به این ترتیب به عروج انسان منجر می‌شود. یعنی، به نوعی، مخاطبان خود را، به سیر معراجی و عروج وا می‌دارد.

وقتی سینما از سرچشمه معنویت و کمال مایه بگیرد، می‌تواند به عنوان هنری که ریشه در چشمه نور داشته باشد، بی‌تردید، به دیگران نیز نور می‌بخشد.

نوری که از وجود هنرمندی متعهد و کمال طلب سرچشمه می‌گیرد، به گونه‌ای، می‌تواند، مخاطبان هنر را نیز به خصلت‌های ارزنده روحی هم چون کمال‌خواهی، زیبایی‌طلبی، برتری‌جویی و در نهایت به حس «به‌گزینی» و انتخاب صفت‌های برتر از میان تمامی صفت‌های زشت و زیبایی زندگی آدم‌ها، آراسته سازد.

«هنر» که داعیه درک جهان هستی را در سر می‌پروراند. به سینما نیز این امکان را می‌دهد که روایت‌گویی از حرکت تحولی و تکاملی جامعه انسانی را نوید دهد. در چنین حالتی، «هنر» و به ویژه «سینما»، پیش از آنکه شگفتی‌آفرین باشد و با هدف سرگرم‌کننده بودن، آب و رنگی پر جاذبه

پیدا کند، می‌تواند آگاهی دهنده و روشنگر باشد. استاد مطهری، در کتاب «انسان و ایمان» خود از «علم» به «زیبایی عقل» و از «ایمان» به «زیبایی روح» و از هنر به «زیبایی در سخن» تعبیر کرده است. اگر زیبایی در سخن را به نوعی زیبایی در بیان یا زیبایی در بیان هنر - در شکل‌های مختلف آن - تعبیر نمایم، این هنر می‌تواند، با استفاده از تمامی معیارهای زیبایی‌شناسانه، با مایه گرفتن از اندیشه‌های والا و دانایی بشری، به عنوان هنری معرفت‌طلب، نه تنها (هم چون علوم انسانی) به فرد فرد اعضای یک جامعه انسانی نظر داشته باشد، بلکه، به کل بشریت و به همه آدم‌های جامعه بشری نیز نظر بیفکند.

اگر بر جنبه‌های هنری بودن «سینما»، در مقایسه با جنبه‌های صنعتی آن تأکید می‌شود، به این دلیل است که در جنبه‌های هنری سینما، ویژگی‌های مثبتی هم چون:

آفرینندگی و خلاقیت وجود دارد، در حالی که در صنعت، بی‌آنکه ادعای خلاقیت و آفرینندگی در میان باشد، تنها، تبدیل ماده‌ای

از حالتی به حالتی دیگر مورد نظر است، برای مثال وقتی پارچه‌ای بافته می‌شود، نخ‌های

ساده‌ای به پارچه‌ای ساده تبدیل می‌شود و کاری صنعتی شکل گرفته است، در حالی که هنرمند، با ایجاد طرح‌هایی خوش آب و رنگ در نقش همان پارچه و از طریق در هم تنیدن ظریف تار و پودها، کاری هنرمندانه خلق می‌کند.

در بسیاری از فرهنگ‌ها و از جمله در فرهنگ‌های لغت فارسی، همواره، برای واژه هنر، معادل‌هایی هم چون: کمال، فضیلت، علم، معرفت، دانش و زیرکی را به کار برده‌اند. در این صورت، سینما نیز می‌تواند، به عنوان یکی از هنرهای کمال‌خواه و جمال‌طلب، به پدیده‌ای فضیلت‌جو و طالب معرفت و دانایی بدل شود و مخاطبان خود را به خداشناسی و درک خصلت‌های والای معنوی رهنمون شود. درک فیلم نیز اگر چه کار چندان ساده‌ای نیست، اما مخاطبان هنر سینما، به خاطر علاقه ذاتی خود به هنر، می‌توانند با درک نشانه‌ها و نمادهای موجود در آثار هنری، به برخی از معناها و مفاهیم نهفته در اثر هنری پی ببرند.

فیلمساز از عنصر تخیل و تصور مدد می‌گیرد تا در بن مایه‌های معنوی اندیشه هنر سینما، دگرگونی‌هایی پدید آورد و سرانجام به آفرینش

اثری بپردازد که به تبیین زیبایی و کمال و جاودانه کردن این ارزش‌ها و سپردن آنها به آیندگان منجر شود.

سینما، مثل بسیاری از هنرهای دیگر، با انتخاب نمونه‌هایی مشخص از برخی پدیده‌ها در زندگی بشر، دست به حذف و تعدیل‌هایی می‌زند که درک معنا و مفهوم نهفته در متن یک اثر هنری برجسته (فیلم) ما را به پیام نهفته در آن اثر رهنمون خواهد شد.

شاید تصویری خطا باشد اگر چنین بپنداریم که سینما، در بن مایه‌های فکری خود از عناصری مادی و غیرمعنوی سود می‌جوید و به همین دلیل می‌تواند با کمال‌گرایی، معنویت و فضیلت‌جویی، در تعارض باشد. در هنر سینما، حتی در طرح‌های بسیار کلیشه‌ای آن نیز که ساختاری ساده دارد - به سادگی می‌توان در جست و جوی «معنا» بود. کاربرد درست و دقیق استعاره‌ها می‌تواند به سینماگر کمک کند تا بتواند در طرح اندیشه‌های والای معنوی گام‌های بلندی بردارد. وقتی فیلم‌سازی هم چون «رویر برسون» در کارش به موفقیتی نسبی دست می‌یابد، در واقع، می‌توان گفت که او از استعاره‌های مورد نظر در فیلم‌های

خود، به خوبی سود جسته است تا مخاطبان خود را به معنای پنهان شده در اثر هنری خود، رهنمون شود. اگر در جریان شناخت محتوای این اثر هنری (فیلم) مخاطبان بتوانند به تمیز و تشخیص مرزهای میان حق و باطل پردازند، سینما، رسالت خود را به خوبی به انجام رسانده است و به این ترتیب می‌توان، از آن به عنوان هنری کمال‌گرا و حقیقت‌جو، یاد کرد.

پرداختن به معنویت و نمونه‌های «کمال طلب» و «حقیقت‌جو» از دیرباز، در سینما رواج داشته است. شاید بتوان گفت که در میان آثار بزرگانی چون: «گریفت»، «سیسیل، ب، دومیل» و «جان هیوستون» - با اندک تفاوت‌هایی - توجه به مسایل روانی، دینی و معنوی به خوبی دیده می‌شود. چرا که همه آنها کوشیده‌اند تا با نمایش جلوه‌هایی از معنویت، از «حقایق ملکوت» سخن به میان آورند. سینما، تنها با پرداختن به بهشت و دوزخ و برزخ نمی‌تواند، از خاصیت کمال‌طلبی حکایت کند. کمال‌طلبی و حقیقت‌جویی، در دایره‌ای بسیار گسترده از تمامی ویژگی‌های مثبت اخلاقی و ارزش‌های معنوی حکایت دارند که مطرح کردن مجموعه این ارزش‌ها، به فیلم - به

عنوان یک هنر مجموعه‌ای و کاری دسته جمعی و گروهی - ماهیتی هنرمندانه بیخشد. کاری که در نهایت، محصول نیروی ذهنی خلاق و احساس و اندیشه‌ای والا باشد و با نشانه گرفتن همه فضیلت‌های مثبت انسانی، هم چون: آزادی، عدالت، شجاعت و همه صفات مثبت و منطبق با فطرت الهی انسان، آثاری بیافریند که در آنها رنگ‌های روشنی از زیبایی معنوی و کمال‌موج بزند.

نمونه‌هایی که به سادگی می‌توانند، نخستین گام‌های ارزنده در مسیر رسیدن به هدف «هنر قدسی» به حساب آید.

«سینما» با مطرح کردن مقوله‌هایی اجتماعی و مباحثی هم چون عدالت، شجاعت و امانت‌داری، زیبایی‌های معنوی را برای مخاطبان خود بازآفرینی می‌کند و با گذردادن آدم‌ها در مسیری پرمعنویت، راه رستگاری آنان را هموار می‌سازد. اگر به فیلم «اردت» (کلام) - ساخته کارل تئودر درایر - نگاه کنیم به خوبی درخواهیم یافت که فیلم‌ساز به همین سیر معنوی انسان و رستگاری او، نظر داشته است، هدفی که در محدوده دین و باورهای مذهبی نیز، در محدوده



«شریعت» و «سیر سلوک» با تکیه بر حس اخلاق گرای آدمی و اشراق به «معرفت» و شناخت آدمی از «هستی» و جهانی که در آن زندگی می‌کند، منجر می‌شود. معرفتی که تنها از رهگذر بررسی دقیق و شناخت بحران‌های گونه‌گون زندگی انسان معاصر، به دست خواهد آمد و از طریق همین بررسی هاست که می‌توان، از رابطه میان انسان با حکمت و شناخت حقیقت و شناخت گذشته، حال و آینده آدمی و هم چنین از رابطه میان گروه‌های انسانی و ارتباط میان انسان و درون خود یا ارتباط او با طبیعت و از رابطه انسان با علم و دانش فنی که شناختی فن سالارانه به او می‌بخشد، سخن به میان آورد.

سینما می‌تواند از «نظم نوین جهانی» سخن به میان آورد. نظم نوینی که در سایه ارزش‌های معنوی و ترویج مسایل معنوی مکمل حرکت‌های مثبت و سازنده تلاشگران عصر روشنگری، رنسانس و آغاز دوران تمدن نوین به حساب آید. سینمایی که به عرصه‌های ارزش‌های معنوی و اخلاق‌گرایی و حقیقت‌جویی، نظر دارد، تنها در ساخت ظاهر خود، از نشانه‌های سینمایی کمال‌گرا و هنر قدسی، بهره‌مند نمی‌شود، بلکه، در

متن و بطن نمونه‌های ارزشمند چنین سینمایی، معناها و پیام‌های معنوی و مفاهیم دینی حضوری پررنگ خواهند داشت و به همین سبب است که اگر چه آثار فیلمسازان برجسته‌ای چون: «سیسیل ب، دومیل»، «درایر»، «تارکوفسکی»، «پاراجانف»، «آنجلوپولوس»، و «برسون» و «برگمان» نیز به طور مستقیم، ممکن است در رده «سینمای دینی» قرار نگیرد، اما با توجه به بار معناشناختی این آثار، تمامی آنها را می‌توان در چهارچوب «سینمای اندیشه» قرار داد.

در دنیای امروز که هر روزه با زوال فزاینده ارزش‌های معنوی روبه‌رو می‌شویم، سخن گفتن از مفاهیم معنوی کار چندان آسانی نیست. سینما، به عنوان «هنر هفتم» و هنری آمیخته از هنرهای دیگر، که همواره در نمایش واقعیت‌ها، بیار واقعی و طبیعی عمل می‌کند، در راستای اثرگذاری بر قلب و روح مخاطبان خود، نقشی انکارناپذیر دارد. به ویژه که می‌تواند، از ایمان، باور مذهبی، کشف و شهود، الهام، مکاشفه، شک و یقین و باورداشت‌های انسانی، نمونه‌های برجسته‌ای ارائه دهد و از آمیزه بهینه احساس و عاطفه و اخلاق و ایمان آدمی، اثری دلخواه و دلپسند پدید

هنر پرآب و رنگ و جذاب، دلبسته می‌کند.

آورد که به عنوان نمونه‌ای متعلق به «سینمای معنوی» و «هنر قدسی» برای مخاطبان چنان اثری، پذیرفتنی و باورپذیر باشد و بی‌آنکه که در آن نشانی از تحریف واقعیت‌ها در میان باشد، کاری دلنشین ارائه دهد.

زمانی که هنرمند، داعیه بیان زیبا و متعالی احساس‌ها، عاطفه‌ها و اندیشه‌های والای انسانی را در سر می‌پروراند، «سینما» نیز می‌تواند به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های هنر خلاق، تعالی بخش و رشد دهنده باشد و به رشد و ارتقای جنبه‌های معنوی وجود آدمی کمک شایان توجهی بنماید و به عنوان هنر قدسی و کمال‌گرا، بال پرواز آدمی بسازد و او را به اوج‌ها و بلندی‌های چشم‌گیری برساند و او را با عرصه شگفتی آور «ملکوت» آشنا سازد. هر چند که گذرگاه آدمی، دنیایی باشد که فرسنگ‌ها فرسنگ با مقصد آسمانی و اخروی او فاصله دارد. با این همه، همین دنیای به ظاهر پست و کم بها نیز می‌تواند، گذرگاه آخرت مردمان باایمان باشد و با پی‌گیری هدفی سرشار از معنویت و کمال‌جویی است که «سینما»، توان بازگویی قصه‌هایی از عرصه ملکوت را باز می‌یابد و مخاطبان خود را به این